

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجاه و یکم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۱ گنج حضور، بخش دوم

بانگ دیوان گله بان اشقیاست  
بانگ سلطان پاسبان اولیاست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳

اشقیا: بدبختان

در اثر فضا بندی و دیدن بر حسب عینک همانیدگی‌ها و سبب‌سازی ذهن بانگ من‌های ذهنی که هشیاری جسمی دارند به صدا درآمده و مانند چوپانی که گله را به چرا می‌برد، آن‌ها را به چریدن از محصولات همانیدگی مانند درد، خشم، رنجش، کینه و حسادت هدایت می‌کند، و در مقابل بانگ سلطان یا خداوند که در اثر فضاگشایی و مرکز عدم بلند می‌شود، مانند پاسبانی است که ندای زندگی را به گوش اولیا و انسان‌های زنده به حضور می‌رساند.

نکته ۱: هنگام کار روی خود من‌های ذهنی اطراف، ما را از این کار باز خواهند داشت؛ حال اگر به حرف آن‌ها گوش داده و دست از کار کردن روی خود بکشیم، جزو بدبختان خواهیم شد و اگر فضاگشایی کنیم، بانگ سلطان، خداوند را خواهیم شنید. بنابراین باید در خود بازبینی کنیم که ما از جنس بدبختان هستیم یا از جنس اولیا.

نکته ۲: خداوند از جنس بی‌نهایت است و ما هرچقدر هم که عمیق‌تر شویم باز هم تا ابد راه ادامه دارد، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که این شخص به بی‌نهایت خدا زنده شده و جزو اولیاست و دیگری نیست، چراکه هر کسی راه خودش را می‌رود و عمق خودش را دارد.

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور  
قطره‌ای از بحرِ خوش با بحرِ شور

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴

همان‌طور که آب دریای شیرین و دریای شور با هم ترکیب نمی‌شوند، این دو بانگ هم که یکی از دیو من‌ذهنی‌دارای پندار کمال می‌آید و دیگری از زندگی که با فضاگشایی درون انسان طنین‌انداز می‌شود، هیچ‌گاه با هم نمی‌آمیزند زیرا بسیار متفاوت هستند.

نکته: ما باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا می‌خواهیم مسئولیت کارهای خود را بپذیریم یا فقط دیگران را مقصر می‌دانیم و آن‌ها را ملامت می‌کنیم و سهم خود را در مشکلات به‌وجود آمده در زندگی مان نمی‌بینیم.

گفت شیطان که بما اغویتنی  
کرد فعلِ خود نهان، دیو دنی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

دنی: فرومایه، پست

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.» [ما نیز مانند شیطان مسئولیت گناه خود را نمی‌پذیریم؛ یعنی چیزها را به مرکزمان آورده، بر حسب آنها می‌بینیم و با من‌ذهنی و براساس جدایی و سبب‌سازی فکر و عمل می‌کنیم و به خداوند می‌گوییم تو ما را به این روز انداخته‌ای، چرا که تو قدرت داشتی و می‌توانستی ما را هدایت کنی ولی این کار را نکردی، بنابراین جرم و گناه خود را پنهان می‌کنیم.]

نکته: ما باید این مطلب را در خود بازبینی کنیم و بدانیم که تا به حال از طریق همانیدگی‌ها دیده و هشیاری حضور نداشته‌ایم. بنابراین لحظه به لحظه نیروی زندگی را تبدیل به مانع، مسئله، دشمن و درد کرده، مسئولیت نپذیرفته و دیگران را مقصر دانسته‌ایم.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶)  
«قَالَ فَمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»



گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا  
او ز فعل حق بُد غافل چو ما

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

«ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمتِ کار حضرت حق بی‌خبر نبود.»

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)  
«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیان‌کاران خواهیم بود.»

در گُنه او از ادب پنهانش کرد  
زان گُنه بر خود زدن، او بر بخورد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

حضرت آدم با این که گناهکار بود و من ذهنی داشت اما با رعایت ادب و پذیرش مسئولیت گناه خود، از رحمت خداوند برخوردار و کامیاب شد.

هرچه گویی ای دم هستی از آن  
پرده دیگر بر او بستنی، بدان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۶

ای کسی که با من ذهنی سخن می گویی، بدان که هرچقدر بر حسب سبب سازی و حس وجود در ذهن در مورد خداوند و زنده شدن به او حرف بزنی، یک پرده‌ی دیگر به روی او می بندی، پس بهتر است اصلاً حرف نزنی و سؤال و جواب ذهنی نکنی، بلکه با فضاگشایی به او زنده شوی.

نکته: با من ذهنی نه می شود خدا را شناخت و نه با این شناسایی می شود به او زنده شد. مردم این مطلب را نمی دانند، بنابراین با حرف زدن بر حسب ذهن می خواهند به خدا زنده شوند.

چَوْقِ جَوْقِ و صِفْصِفْ از حرص و شتاب  
محررز زاتش، گریزان سوی آب

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳

چَوْقِ جَوْقِ: دسته‌دسته  
محررز: دوری کننده، پرهیز کننده

من‌های ذهنی، از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به همانیدگی‌ها دارند، دسته‌دسته و گروه‌گروه از آتش یعنی از مرکز عدم و درد هشیاران‌هی دیدن همانیدگی‌ها و آزاد شدن از آن‌ها که با فضاگشایی صورت می‌گیرد، می‌گریزند و به سوی آب، که نماد مرکز جسمی و دردهای ناشی از همانیدگی‌هاست می‌گریزند.

نکته ۱: با دید ذهن این لحظه دو «در» دیده می‌شود که یکی از آن‌ها در آتش، یعنی تحمل درد هشیاران‌ه‌ی ناشی از شناسایی و انداختن همانیدگی‌هاست و دیگری در آب، یعنی مهم دانستن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد و آن‌ها را به مرکز انسان می‌آورد.

نکته ۲: وقتی ما از در آب وارد می‌شویم یعنی چیزی که ذهن نشان می‌دهد و دوستش داریم را به مرکزمان آورده و با آن همانیده می‌شویم، دچار درد شده و متوجه می‌شویم که این در آتش بوده که ذهن آن را آب نشان داده‌است. و برعکس وقتی از در آتش وارد می‌شویم یعنی با کشیدن درد هشیاران‌ه مرکز را عدم می‌کنیم، متوجه می‌شویم که درحقیقت این همان در آب بوده و ذهن آن را آتش نشان داده‌است.

نکته ۳: ما فکر می‌کنیم اگر با شخصی همانیده شده و تصویر ذهنی‌اش را در مرکزمان بگذاریم، در این صورت او را تصرف کرده‌ایم و هر جور بخواهیم می‌توانیم از او استفاده کنیم و زندگی بگیریم، درحالی‌که این کار فقط باعث ایجاد درد و مسئله برایمان می‌شود.

لَا جَرَمَ، زَآتَش بِرَأوردند سر  
اعْتَبَارِ الْعَتَبَارِ اى بى خبر

—مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بيت ۴۳۴

[قافله‌ی انسان‌های من‌ذهنی که برای خوشی و زندگی گرفتن به سمت همانیدگی‌ها و دید ذهن رفتند،] به‌ناچار از آتش سردرآوردند و به درد مبتلا گشتند. و حال تو ای انسان من‌ذهنی، از این دردهایی که با رفتن به سمت همانیدگی‌ها ایجاد کرده‌ای پند و عبرت بگیر و بدان آفلین و همانیدگی‌های مرکزت نه شادی دارند و نه زندگی.

بانگ می‌زد آتش، ای گیجان گول  
من نی‌ام آتش، منم چشمه قبول

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

آتش دردهای هشیارانه و مرکز عدم فریاد می‌زد: «ای انسان‌های من‌ذهنی که در فکرها و دردهای همانیده گم شده و در نتیجه گیج و نادان گشته‌اید، من آتش نیستم، بلکه من چشمه‌ی رضای الهی هستم. [به عبارتی دیگر کشیدن درد هشیارانه، فضاگشایی و عدم کردن مرکز، رعایت «انصتوا»، صبر، شکر و پرهیز از مرکز همانیده، از نظر ذهن بسیار سخت و مانند آتش سوزان است.]

چشم‌بندی کرده‌اند ای بی‌نظر  
در من ای و هیچ مگریز از شرر

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۶

ای کسی که نظر زندگی را نداری و با هشیاری جسمی فکر و عمل می‌کنی، بدان که این‌جا چشم‌بندی کرده‌اند یعنی عینک هم‌آیدگی‌ها را بر چشمت زده‌اند و تو شناسایی درستی از حقایق نداری، بنابراین مرکزت را عدم کن و با فضاگشایی وارد آتش درد هشیارانه شو و مترس.



ای خلیل، این جا شرار و دود نیست  
جز که سحر و خدعه نمرود نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۷

خدعه: حيله گری، فریب کاری

ای انسانی که بالقوه از جنس ابراهیم خلیل و دوست خدا هستی، در فضاگشایی، خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها و پذیرش مسئولیت، شعله و دودی وجود ندارد و آسیبی به تو نمی‌رسد، جز این که من ذهنی نمرود و کافرگیش با زدن عینک همانیدگی‌ها بر چشمت، تو را سحر و افسون می‌کند و از عدم کردن مرکز و «لا» کردن همانیدگی‌ها می‌ترساند. پس هشیارانه از در آتش پرهیز و واهمانش وارد شو.

نکته: وقتی ما از طریق اجسام و همانیدگی‌ها می‌بینیم، غلط‌بین و کج‌بین می‌شویم و این غلط‌بینی ما شبیه سحر است.

چون خلیل حق اگر فرزانه‌ای  
آتش آبِ توست و تو پروانه‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۸

اگر مانند دوست خدا ابراهیم خلیل عاقل و خردمندی و فضا را می‌گشایی، بدان آن چیزی را که ذهن در کشیدنِ درد هشیارانه و خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها، همانند آتش گرم و سوزان نشان می‌دهد و تو را از آن می‌ترساند، درحقیقت مانند آب خنک و گواراست. بنابراین با فضاگشایی مانند پروانه دور آتش درد هشیارانه بگرد و از هرآن چه ذهن نشان می‌دهد مترس.

گر نه نفس از اندرون راهت زدی  
ره زنان را بر تو دستی کی بدی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

اگر من ذهنی تو با هشیاری جسمی و دید غلطش از درون راه تو را که هشیاری ایزدی هستی نمی زد و آن چه ذهنت نشان می دهد به مرکزت راه نمی یافت، ناموس، پندار کمال و درد نداشتی و به جای عقل جزوی از عقل و خرد «قضا و کن فکان» استفاده می کردی، در این صورت دیگر من های ذهنی نمی توانستند بر تو مسلط شوند و آزارت دهند.

نکته: هنگامی که ما فضاگشایی می کنیم، مرکزمان عدم می شود و زندگی را می بینیم، من ذهنی فوراً با دید هشیاری جسمی می خواهد این حالت را حفظ کند و خداوند را به زندگی مان بیاورد، در نتیجه با این گونه دخالت در امر «کن فکان» فضا بسته می شود.

ز آن عَوَانِ مُقْتَضَى که شهوت است  
دل اسیرِ حَرَصِ و آز و آفت است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴

عَوَان: داروغه، مأمور  
مُقْتَضَى: اقتضاکننده، خواهش گر

بر اثر تلاش آن مأمور خواهشگر، یعنی من ذهنی که بر حسب هشیاری جسمی و سبب‌سازی کار می‌کند و همواره حرص و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها را دارد و می‌خواهد از آن‌ها زندگی بگیرد، دل انسان اسیر حرص و آز و زیان می‌گردد.

زآن عوان سرّ شدی دزد و تباه  
تا عوانان را به قهرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

بر اثر تکاپوی من‌ذهنی، آن مأمور مخفی که در درون تو پنهان گشته‌است، دزد و تباه شدی و زندگی‌ات به باد رفت، بنابراین من‌های ذهنی دیگر کنترل تو را به‌دست گرفته، باعث ناراحتی و آزار تو شدند.

در خیر بشنو تو این پند نکو  
بین جنبیکم لکم اعدی عدو

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۶

«تو این اندرز خوب را که در یکی از احادیث شریف آمده بشنو و به آن عمل کن: «سرسخت‌ترین دشمن شما در درون شماست.» [بدترین و خراب‌کارترین دشمن ما که برحسب آن فکر و عمل می‌کنیم، من‌دهنی ماست که براساس همانیدگی‌ها درست شده و زندگی‌مان را تباه کرده‌است.]

حدیث  
«أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.»  
«سرسخت‌ترین دشمن تو، نفس تو است که در میان دو پهلویت (درونت) جا دارد.»

طُمطراق این عدو مشنو، گریز  
 کاو چو ابلیس است در لَج و ستیز

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۷

طُمطراق: سروصدا، نمایش شکوه و جلال، آوازه، خودنمایی

سروصدا و شکوه و جلال ظاهری من ذهنی را که دشمن درونی توست، نشنیده بگیر و از آن فرار کن، چراکه من ذهنی در لجبازی، ستیزه و مقاومت، ضرر زدن و ایجاد درد، مسئله، مانع و دشمن مانند شیطان است، هیچ‌گاه تسلیم نمی‌شود و همواره می‌خواهد مورد تأیید و توجه دیگران قرار بگیرد.

نکته: تا زمانی که من ذهنی داریم، از وضعیت این لحظه زندگی می‌خواهیم و دائماً چیزهای ذهنی را به مرکزمان می‌آوریم. باید بدانیم که من ذهنی در این کار یعنی آوردن چیزها به مرکزمان اصرار دارد و ستیزه می‌کند؛ بنابراین ما باید این لجبازی و ستیزه را در خودمان ببینیم.

بر تو او، از بهر دنیا و نبرد  
آن عذابِ سرمدی را سهل کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۸

سرمد: جاوید، همیشگی

آن من ذهنی حقه‌باز به خاطر لجبازی و ستیزه با زندگی، عذاب جاودان یعنی مردن در ذهن و زندگی کردن براساس همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن‌ها را در نظرت امری آسان و طبیعی جلوه داد.

نکته: اگر ما من ذهنی را از بین نبریم تا ابد در عذاب خواهیم ماند، اما از بین رفتن من ذهنی نیز امری ساده نیست، چراکه همواره از طریق دیدن برحسب همانیدگی‌ها نیرو می‌گیرد و در این کار نیز بسیار مصر و لجباز است.



چه عجب گر مرگ را آسان کند  
اوز سحرِ خویش، صد چندان کند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۹

اگر من ذهنی مردن در ذهن را در نظر انسان آسان جلوه دهد جای هیچ تعجبی نیست، چراکه او با سحرِ هشیاری جسمی و دیدن از طریق مرکز همانیده، صد برابر این کارها را نیز می‌تواند انجام دهد.

سحر کاهی را به صنعت گه کند  
باز کوهی را چو کاهی می تند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۰

سحر یا دیدن بر حسب همانیدگی‌ها باعث می‌شود امری کوچک و پیش‌افتاده در اثر مانع و مسئله‌سازی ذهن، امری مهم جلوه کند و بالعکس امری مهم مثل فضاگشایی و زنده شدن به زندگی بسیار بی‌اهمیت تلقی شود و به تعویق بیفتد.

نکته: باید توجه کرد که علت جنگ میان کشورها نیز همین سحر من‌ذهنی است که امری کوچک را در نظر مردم بزرگ جلوه می‌دهد و به خاطر مسئله‌ای کوچک و بی‌اهمیت جنگ‌های بزرگی میان ملت‌ها برپا می‌کند.

زشت‌ها را نغز گرداند به فنّ  
نغزها را زشت گرداند به ظنّ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۱

نغز: خوب، نیکو، لطیف

سحر و جادوی من‌ذهنی می‌تواند به‌وسیلهٔ حیل‌های خاص خود، هر امر زشتی را در گمان انسان، زیبا جلوه دهد و هر امر خوبی را بد نشان دهد. [به‌عنوان مثال انسان‌هایی را که جنگ به راه انداخته‌اند، قهرمان معرفی می‌کند، ولی ارزشی برای انسان‌هایی که قصد اصلاح و آبادانی جهان را دارند، قائل نیست.]

نکته: آیا ما قدر و ارزش مولانا را می‌دانیم و آموزه‌های او را در زندگی به کار می‌گیریم، یا نه سحر من‌ذهنی شده، به تحسین انسان‌های من‌ذهنی مشغولیم و از آموزش این بزرگان غافل شده‌ایم؟

کارِ سحرِ این است کاو دم می زند  
هر نفس، قلبِ حقایق می کند

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۲

قلب: تغییر دادن و دگرگون کردن چیزی، واژگون ساختن چیزی

کارِ سحرِ من ذهنی یا دیدن بر حسب همانیدگی‌ها این است که دم به دم حقایق را وارونه نشان می‌دهد.

نکته: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا آن چیزی که در زندگی صلاح ماست، واقعاً دیده می‌شود یا نه لحظه به لحظه با هشیاری جسمی عمل می‌کنیم و به خودمان ضرر می‌زنیم؟

آدمی را خر نماید ساعتی  
آدمی سازد خری را، و آیتی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۳

برای مثال سحر می تواند انسان را برای مدتی خر کند و بالعکس خری را نیز می تواند انسان و حتی آدم مهمی جلوه دهد.

نکته ۱: علت این که خداوند حرف ما را نمی شنود، این است که ما بر اساس سحر من ذهنی یعنی هشیاری جسمی عمل می کنیم و از خداوند جز او را می خواهیم و شهوت زیاد کردن همانیدگی ها را داریم.

نکته ۲: این شناخت که اگر همانیدگی ها را زیاد کنیم، به زندگی خواهیم رسید، هر چند غلط و اشتباه است، ولی به وسیله‌ی من ذهنی درست دیده می شود.

نکته ۳: زمانی که همانیدگی های انسان زیاد می شود، او هرگز سیر نمی شود و در زندگی هیچ راه دیگری جز خودکشی نمی یابد؛ به عنوان مثال می توان به افرادی اشاره کرد که آرزوی رسیدن به مال و ثروت فراوان داشته و به آن نیز دست یافته اند، اما پس از تجربه‌ی لذت قدرت، شهرت و ... دست به خودکشی زده اند.

این چنین ساحر درون تو سبت و سر  
ان فی الوسواس سحراً مستتر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

ای انسان در باطن و درون تو چنین ساحری نهان است. همانا در وسوسه‌گری نفس، دیدن برحسب همانیدگی‌ها و زیر کنترل آن‌ها درآمدن سحری پنهان شده‌است.

نکته ۱: اگر در این لحظه تصمیم بگیریم که دیگر با ذهن خدا را عبادت نکنیم و نخوانیم، چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. بنابراین فقط باید همانیدگی‌ها، علت ایجاد درد، خراب‌کاری و کارافزایی را در خود شناسایی و صبر کنیم.

نکته ۲: باید تأمل کنیم که دین چیست و چگونه ما را از من‌ذهنی به فضای یکتایی می‌برد و حال آیا ما برای تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور با سبب‌سازی ذهن فکر و عمل کرده و خدا را می‌خوانیم یا نه، فضا را می‌کشاییم و به خداوند اجازه می‌دهیم تا روی ما کار کند.

اندر آن عالم که هست این سحرها  
ساحران هستند جادویی گشا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

در این جهان که سحر همانیدگی‌ها و دیدن برحسب هشیاری جسمی وجود دارد، ساحرانی چون مولانا هم هستند که با ابیات زنده‌کننده‌ی خود جادوی دید همانیدگی‌ها را باطل می‌کنند.



اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر  
نیز رویده‌ست تریاقِ ای پسر

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طب قدیم به‌عنوان ضد درد و ضد سم به‌کار می‌رفته، پادزهر.

ای پسر در صحرای ذهن که «زهر تر»، عقل من ذهنی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها رویده، پادزهرِ فضاگشایی، اتصال به مرکز عدم و آموزش مولانا نیز رویده‌است.

گویدت تریاق از من جو سپر  
که ز زهرم من به تو نزدیکتر

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷

پادزهر، مرکز عدم، فضای گشوده شده یا خداوند به تو می گوید: «از من سپری برای خود فراهم کن، چراکه من عین تو هستم و از من ذهنی به تو نزدیک ترم.»

گفت او، سحرست و ویرانی تو  
گفت من، سحرست و دفعِ سحرِ او

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

[مولانا از زبان زندگی به انسان می گوید:] سخنان من ذهنی، فکرهای همانیده و سبب‌سازی ذهن تماماً سحر و مایه ویرانی و هلاکت توست، اما سخنان من که همان مرکز عدم و فضای گشوده‌شده است، سحر دیدِ غلط همانیدگی‌ها را باطل کرده و دیگر به مرکزت راه نمی‌یابند.

با تشکر:  
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید